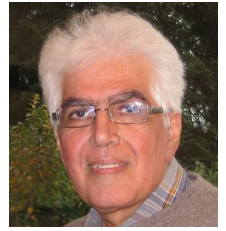


# بهاره هدایت، راهگشای سیاسی

فاضل غیبی

«تنها هر آنکه بپاخیزد، سنگینی زنجیرها را حس می کند!» از این منظر، رستاخیز زن زندگی آزادی با کوشش برای بپاخاستن به ایران‌دوستان نشان داد، که چگونه دو زنجیر گران از چپ و راست زمین‌گیرش کرده بودند. چنانکه هنگامی که همراهان رستاخیز مهسا، همبستگی شکوهمند ایرانیان را در سراسر دنیا فریاد می‌زدند، دو گروه از گردهمایی‌ها جدا شدند و چهره‌های آشنای آنان تخم تفرقه و شکست پراکندند. رستاخیز مهسا هنوز شاهد پیروزی را در آغوش نگرفته، اما امروزه در نیم‌راه، دستاوردهای بزرگی یافته که پیدایش شخصیت‌هایی ایران‌دوست با اندیشه‌ای ژرف و برنده از شمار آنها است؛ نخبگانی که پس از یک سده راه برون رفت ایران از مفاکی که تا بحال انرژی سازندگی جامعه را هدر می‌داد، روشن کرده‌اند.



جای شگفتی نیست که یکی از این اندیشمندان، زنی در زندان ایران باشد. او بهاره هدایت است که چند روز پیش در نامه‌ای به نام: «ما لیبرال‌ها کجای میدان براندازی ایستاده‌ایم؟»، انگشت بر علت زمین‌گیر شدن ایران در سد گذشته، نهاده است.

وی در این نامه با توجه به خیزش مهسا یکبار برای همیشه بر توهم «اتحاد» خط بطلان کشید و جمع بست که:

«سامان‌یابی یک کل یکپارچه، شدنی نیست. و چه بسا که اگر شدنی هم می‌بود، چندان مطلوب نبود.»

و واقعاً با وجود چپ‌های فسیل شده در یکسو و «راست‌اقتدارگرا» در سوی دیگر، چنین یکپارچگی چه ارزشی دارد؟ همراهان رستاخیز مهسا امیدوار بودند، که بتوانند هم ایرانیان را در زیر پرچم ایران‌دوستی گردآورند، اما چنانکه در ماه‌های گذشته دیدیم، دغدغه این دو گروه نه ایران، بلکه قدرت‌یابی به هدف تحقق تصورات ارتجاعی خویش است؛ تصوراتی که نه با «پذیرش کار و سازدمکراسی» نسبتی دارد و نه راهی به سوی رفاه و پیشرفت واقعی ایران می‌جوید. سلطنت طلبان جز در پی انتقام از ایرانیان به «جرم» سرنگونی رژیم گذشته نیستند و چپ‌ها جز انقلاب آخرالزمانی که همچون ظهور امام غایب، به ضربتی «عدالت اجتماعی» را در کنار

«عدل علی» خواهد نشاند، آرزویی ندارند.

البته سختجانی دو نیروی «چپ روسی» و «سلطنت طلب» ناشی از آن است که هر دو هنوز پای در بند عقبماندگی فکری دارند که ملایان برای حفظ نفوذ خود بر بخش بزرگ جامعه حاکم کرده‌اند و اگر در سد گذشته اندیش [نوجویی و پیشرفت در میان ایرانیان تبلور شایسته نیافت، پیامد مستقیم جدالی بود که پیش از انقلاب 57 میان دربار از یکسو و ملایان و چپها از سوی دیگر، انرژی سازند [چند نسل را به هدر داد، تا تازه زمین [انقلاب اسلامی فراهم شود!

بهاره هدایت در نام [خود افسان [دزدیده شدن انقلاب 57 را برملا می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه چپها و اسلاميون دست در دست هم آن را به پیروزی رساندند، زیرا از دهه‌ها پیش از آن، با «جعل وضعیت انقلابی، عامدانه زندگی معمولی را ناممکن کرده بودند.» و هنوز هم دست در دست هم از «سرشت ضدتمدنی» آن پاسداری می‌کنند:

«ما وقتی از «آزادی» حرف می‌زنیم، داریم از یک برساخت تمدنی حرف می‌زنیم که درون جهان معرفتی غرب پدیدار شده است.»

در تأیید سخن بهاره هدایت می‌توان هم [دیگر مفاهیمی را برشمرد که چپها یک سده خود را در پس آن پنهان کرده‌اند. از جمله مدعی «حقوق بشر» اند، درحالیکه از این سخن نمی‌گویند، که حقوق بشر تنها در جامعه‌ای دمکراتیک معنی می‌یابد که در آن حقوق شهروندی از سوی دستگاه دادگستری مستقل تضمین و پاسداری شود.

در سو دیگر نیز با ریاکاری سلطنت‌طلبان روبرویم، که خودکامگی را در پس پیشرفت‌طلبی و دیکتاتوری را در پس مشروطه‌خواهی و بالاخره سلطنت اسلامی را در پس پادشاهی ایرانی پنهان می‌کنند.

در درازنای یک سده از انقلاب مشروطه تا به امروز، نظام سیاسی در ایران در سرایش سقوط، از بدویت شیخ‌نشینی هم عقب‌تر رفته است. عامل اصلی این پسرفت را بهاره هدایت نشان داده است:

«نیروهای حامل گفتمان ترکیبی 57 هنوز در میدان حاضر و مؤثرند.»

ما ملت ایران، در انتظار تحولی هرچند ناچیز در «گفتمان ترکیبی» چپ اسلامی، یک سده است که فرصت‌های طلایی برای ورود به جاد [پیشرفت جهانی را یکی پس از دیگری از دست داده ایم. اگر تجربه [تاریخی می‌تواند معنایی داشته باشد، باید از رستاخیز زن

زندگی آزادی بیاموزیم که دگم‌های «چپ در مانده» و «راست اقتدارگرا» از جنس اعتقادات مذهبی است و همانقدر که از واقعیت به دور است قابل تغییر و تحول نیز نیست. بنابراین فقط یک راه به جا می ماند که طیف «میان» ملی» بتواند با بازیافت همبستگی طبیعی خود، لیبرالیسم واقعی را بر جای باورهای خسران‌آور بنشاند.

ما ملت ایران به ستوه آمده ایم از اینکه در دنیای اشباحی زندگی کنیم که توهمات چپ و راست بر جامعه تحمیل کرده‌اند و شاهد باشیم، که این دو در سد گذشته، چگونه «ایران را خرج نزاع با غرب کرده‌اند»

ما نه انقلاب شکوهمند پرولتری می خواهیم و نه منویات ملوکانه، نه در پی مالیدن پوز دیگران بر خاکیم و نه از توطئه های خارجی بیمناک. می خواهیم مانند هر کشور و ملت عادی دیگری در کنار دیگر مردم دنیا آزادانه به صلح و دوستی زندگی کنیم.

جای شادمانی است که بهار هدایت در نام خود به بدبینی راه نمی‌دهد و بر موضع روشن میلیون‌ها ایرانی در میان جامعه در راستای «هواداری از اید» لیبرال» تکیه می کند و بدرستی خواستار همبستگی هم ایراندوستان آزادیخواه و رهایی از ایدئولوژی‌های سخیفانه است:

«وقت آن است که ما لیبرال‌ها روی پای خودمان بایستیم، و هرچه رساتر از تبارمان، از ایران‌مان، و از آزادی‌ای که درون اید» لیبرال صورت می‌بندد، دفاع کنیم.»

اگر هم جوانب مطرح شده در نام بهاره هدایت را دریافته باشم، تبلور سیاست لیبرال در میان جامعه بر چهار پایه استوار است:

1) تشکیل مجلس ملی بعنوان قدرتمندترین نهاد حکومتی

2) پایبندی اخلاقی به حفظ و نه حذف «دیگری»

3) روابط همکاری و دوستی با هم کشورها

4) حفظ هویت فرهنگی و تمامیت ارضی

نام بهاره هدایت فراتر از راهگشایی سیاسی، در لابلای سطور خود نویدی می دهد و آن زایش گروه رهبرانی است که «کاو» ایران»

خواهند بود. در واقع نیز، رهبران آینده را باید در میان زنان در بند، از هدایت و ستوده تا محمدی و رشنو، جستجو کرد و نه در شوهای تلویزیونی خارج از کشور.

\*گفتاوردها از نام‌ بهاره هدایت از زندان اوین، 30 دی 1402ش.

[/https://www.iran-emrooz.net/index.php/politic2/more/112369](https://www.iran-emrooz.net/index.php/politic2/more/112369)

## چگونگی پشتیبانی جنبش چپ از مبارزات مردم ایران



### فرامرز دادور

چگونگی دفاع از مبارزات مردم در ایران و در صورت امکان در سراسر دنیا اهمیت دارد و در عین حال مهم است که مسیر ما برای پشتیبانی درست انتخاب گردد. مجموعه فعالان سیاسی/اجتماعی با اندیشه‌های متنوع دمکراتیک و چپ در صورت اعتقاد به دمکراسی و عدالت اقتصادی-اجتماعی مهم است که بر روی بستر منافع مشترک توده‌ها به حرکت‌های جمعی بپردازند. اینکه آیا درک ما از

سوسیالیسم چیست عمدتاً به این بستگی دارد که به آزادیهای دمکراتیک و رفع ستم و استثمار از سوی قدرتهای داخلی و خارجی اعتقاد باشد. اینکه گرایشی عمدتاً افشاگری از سیاستهای نولیبرالی و نه لزوماً توجه به گذار انقلابی را عمده میداند و نظر دیگری تعریف مارکس از سوسیالیسم را بمثابه "آزادی انسان" دانسته سرمایه داری دولتی تحت حمایت دولتی اقتدارگرا را "کمونیسم مبتذل" معرفی نموده، تمامی تلاشهای مبارزان سوسیالیست در شوروی، چین و کشورهای توسعه یابنده دیگر را بدون دیدن دستاوردهای مقطعی آنها رد میکنند، به گفتمانهای زیادی احتیاج دارد.

در اینجا نظر بر این است که گرچه نظرات مارکس سرچشمه ای برای رشد و تحکیم ایده های سوسیالیستی بوده است اما آنها آیه های نهائی آسمانی نیستند. برای نمونه در مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس توصیه میکنند که بعد از پیروزی انقلاب برهبری طبقه کارگر از جمله قدمهای اولیه "تمرکز ابزار تولید در دست دولت پرولتری" باشد که دارای اقتدار سیاسی بوده سیاستهایی مانند حذف مالکیت خصوصی، استقرار مالیات مترقی، تمرکز فعالیتهای مالی، اعتبارات و بانکی در دست دولت، تمرکز مطبوعات و وسایل حمل و نقل در دست دولت، گسترده‌سازی مالکیت دولت بر کارخانه ها و ابزار تولید، آموزش مجانی را برقرار نماید. در اینجا به ضرورت وجود نقش یک دولت مقتدر اشاره میشود. مارکس در اثر خود "نقدی بر برنامه گوتا" مینویسد که "بین جامعه سرمایه داری و کمونسم مرحله تغییرات انقلابی است. . یک انتقال سیاسی که دولت چیزی بغیر از دیکتاتوری پرولتاریا نیست". بنظر لزوم دیکتاتوری سیاسی و اجتماعی از سوی دولت دیده میشود. مارکس در نوشته اش "بعد از انقلاب" اضافه میکند که "طی مبارزه برای نابودی جامعه قدیمی، جنبش پرولتاریا هنوز بر مبنای جامعه کهن شکل سیاسی میابد". مارکس در "جنگ طبقاتی در فرانسه" یکی از اشتباهات کمون پاریس را عدم تصرف "بانک فرانسه" میدانست.

دوستان، روشن است که در مقطع کنونی شرایط اجتماعی بسیار تغییر یافته است و مرحله انقلاب و دوران انتقال به سوسیالیسم احتمالاً اشکال متفاوت خواهند داشت و به اعمال سیاستهای دیکتاتور منشانه دولت انقلابی نیاز نخواهد بود. گره اصلی در اینجا اعتقاد به وجود آزادیهای دمکراتیک و دمکراسی سیاسی میباشد. در آنصورت امید است که گذار به سوسیالیسم بر مبنای شناخت و تصمیم اکثریت

توده های مردم، عمدتاً مسالمت آمیز انجام گیرد. در واقع، مهم است که از تعصبات فکری بکاهیم و به روند تکامل در پروسه تبدلات اندیشه ها روی بیاوریم

در رابطه با یکسری انتقادات، طرح چند نکته کمک میکند. با اینکه ضروری نیست که با توجه به گذشت تقریباً 2 قرن از زمان مارکس، همه نظرگاه های وی را استاندارد و کامل برای انتقال به سوسیالیسم بدانیم، اما میتوان گفت که در کل تحلیلهای وی از مناسبات استثماری سرمایه داری و ضرورت پیشرفت بسوی مناسبات انسانی تر و عاری از ستمهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در میان جنبشهای مترقی مردمی از پذیرش همگانی برخوردار است. در عین حال مهم است در نظر بگیریم که وجود بسیاری از تحولات مادی و ذهنی و توسعه تکنولوژیک گزینه های امروزی تر و احتمالاً دمکراتیک تر در مقابل ما گذاشته است.

در مانیفست، مارکس مطرح میکند که کمونیستها از سایر احزاب طبقه کارگر متفاوت هستند، بدینصورت که آنها پیشرفته ترین و قاطع ترین بخش از احزاب کارگری بوده دارای درک روشن از مسیر مبارزه (the line of march)، وضعیت و اهداف میباشند. یکی از وظایف اصلی کمونیستها بسیج پرولتاریا در یک طبقه، سرنگونی سیادت بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است. در صورت پیروزی انقلاب و وجود حکومت پرولتری یعنی پیروزی در جبهه دمکراسی، پرولتاریای کمونیست با استفاده از قدرت سیاسی و طرح قوانین همه سرمایه را از بورژوازی گرفته، تمامی ابزار تولید را در دست دولت پرولتری متمرکز نموده و به افزایش سریع نیروهای مولده بپردازد. مارکس میافزاید که البته در شروع کار این پروژه بدون اتخاذ شیوه های استبدادی علیه منافع بورژوازی عملی نخواهد شد. تنها بعد از عبور از این مرحله اول است که با انحلال تدریجی طبقات و دولت، جامعه مردمی (پرولتری) مولود آزادی فرد میشود و باعث میگردد تا آزادی برای همگان یعنی در واقع آزادی کامل انسان برقرار گردد.

مارکس و انگلس در نوشته ای خطاب به کمیته مرکزی اتحاد کمونیستی آلمان با ستایش از اینکه در سالهای 1848 و 1849، فعالان اتحادیه در صفوف اولیه پرولتاریای انقلابی تلاش میکردند، اضافه میکنند که در انقلاب آینده حزب کارگران میبایست با بیشترین سازمانیافتگی و وحدت و در عین حال مستقل از سایر جریانات مبارزه نماید. در آن دوران حزب دمکراتیک که عمدتاً ماهیتی متاثر از ایده های خرده

بورژوازی جمهوریخواه داشت از شانس بیشتری برای مقابله با ارتجاع حاکم برخوردار بود و بنا بر گفته مارکس و انگلس حزب انقلابی کارگران مناسب است که با این حزب خرده بورژوا برای سرنگونی ارتجاع حاکم همراهی کند و سپس با صف مستقل به مقابله با آن بپردازد. در واقع تا وقتی که پرولتا قدرت حکومتی را تصرف نکرده است انقلاب مداوم ادامه دارد و در این راستا اتحادیه میباید با تشکیل سازمان مخفی و علنی حزب مستقل کارگران را مجهز نموده در صورت قدرت یابی حزب خرده بورژوای دمکرات در حکومت؛ کمیته ها، شوراها و کلوبهای کارگری را در شهرداریها و محیط های کار برای نظارت و چالش سیاسی در مقابل حکومتگران تقویت نمایند.

کمیته مرکزی میباید در صدد تمرکز کلوبهای حزب کارگران بوده سعی نماید تا کارگران در انتخابات مجلس ملی نمایندگان شرکت نمایند. در رابطه با سیاستهای مملکتی از جمله فدرالیسم، مناسب است که کارگران نه فقط در راستای حفظ یک کشور در چارچوب جمهوری آلمان تلاش ورزند، بلکه تمرکز قدرت سیاسی در دست مقامات دولت باشند، چونکه بخاطر وجود بقایای پراکندگی جغرافیای آلمان از دوران قرون وسطی، خطرات زیادی برای از هم پاشیدگی آن وجود دارد. وظیفه حزب انقلابی در آلمان حفظ تمرکز شدید است و در سیاستهای معطوف به دولت خرده بورژوا میبایست بخواهد که در صورت امکان ابزار تولید، وسایل حمل و نقل، کارخانه ها، راه آهن ها، غیره بوسیله دولت تصرف گردیده، مالکیت خصوصی حذف گردد. پیروزی انقلاب کارگری در گرو وجود یک حزب پرولتاریا است که دارای سازمانی مستقل و انقلابی باشد. در نامه ای به اف. بولتی در 1871 مارکس مینویسد هدف نهایی جنبش سیاسی طبقه کارگر تصرف قدرت سیاسی برای طبقه کارگر است که پیشاپیش ضرورت وجود یک سازمان برای پیش بردن منافع کارگران در شکل عمومی و در حکومت که دارای توانائی اقتدارگرا جهت تحمیل اجباری قدرت در جامعه باشد را بوجود میآورد.

با توجه به اظهارات مارکس و انگلس میتوان یکسری برداشتهای کلی نمود که شاید در عصر کنونی مناسبت نداشته باشند. اشارات مارکس به ضرورت سازمان یافتگی حزب طبقه کارگر، تصرف قدرت حکومتی پرولتری بکمک این حزب و اعمال شیوه های استبدادی پرولتری علیه منافع بورژوازی آثاری از دیکتاتوری به مثابه حکومت اقتدارگرا را با خود دارد. وی به نقش تشکل سیاسی کارگری در شکل اتحاد و حزب که دارای ساختار و شعبات سازمانی و از جمله کمیته مرکزی

باشد اعتقاد دارد. اینکه حزب پرولتری در اداره حکومتی چه نقشی داشته باشد روشن نیست ولی حداقل اینکه در بسیج، سازماندهی و کمک به تعیین استراتژی مبارزاتی و اداری موثر باشد، برداشتهای متنوع و متفاوت با خود به همراه میآورد. اما در این بحثی نیست که مالکیت دولتی در دوران گذار به مرحله بالاتر سوسیالیسم به نوعی مقطعی وظایف کنترل سرمایه داری را نه در سطح خصوصی بلکه زیر رهبری حکومت پرولتری با خود دارد.

مارکس در "نقدی بر برنامه گوتا" مناسبات اقتصادی را در این مرحله اول بسوی سوسیالیسم عاری از سیستم ارزش و مناسبات کالائی دانسته، پرداخت به کارگران را در ازای تولید ارزش مصرف توسط فرد توصیه میکند که تا دوران سوسیالیسم در مرحله عالیتر همگان در سطح توان کار میکنند و در سطح احتیاج خواست آنها جبران میگردد. اینکه چه شعبات اداری در سطوح مرکزی و محلی مسئولیت این گونه وظایف را دارند و آیا این ارگانهای مردمی انتخابی هستند و سازمان (حزب) انقلابی کارگری چه نقشی در آنها دارند به تبادلات فکری، بحث و نظر، کنشگریها و تصمیمات دمکراتیک در میان نمایندگان مردم بستگی دارد. اینکه در شوروی و بعدها در چین و سپس در کشورهای مانند ویتنام و کوبا چه اشکالی از این سازمان دهی ها پیاده شد و انحرافات و یا دستاوردهای مثبت آنها چه بود به بررسیهای تاریخی و تئوریک بسیاری نیازمند است. اتهام زدن و ارزیابی از دیگر نظرات به مثابه "چیزهای من در آوردی" و "کمونیسم مبتذل" به ایجاد درک مشترک کمک نمیکند.

برای مدافعان آزادی و عدالت در ایران مهم است که به این مسائل در ابعاد تاریخی، ویژگیهای اقتصادی/اجتماعی/سیاسی و فرهنگی بنگرند و بدون وابستگی به یک سیستم فکری خاصی، با توجه به وجود تحولات عظیم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و از جمله نقش انحصارات غول پیکر اقتصادی، قدرتهای امپریالیستی و شکل گیری جنبشهای اجتماعی که تا حدی غیر طبقاتی هستند به طرح ارزیابیها و ارائه راه کارها برای حرکت در جهت دمکراسی و سوسیالیسم پردازند. هم اکنون بر عهده جنبش چپ در ایران است که در حمایت از جنبشهای دمکراتیک مردم برای برچیدن نظام جمهوری اسلامی و برقراری آزادیهای دمکراتیک در چارچوب ساختاری بلافاصله جمهوری و مقید به ارزشهای جهانشمول حقوق بشر، در راستای استقرار دمکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم قدم بردارد.

فرامرز دادور

# تحریم فعال انتخابات، یکی از تجربیات موفق ملت ایران و مغلوب کنندگان استبداد!

حمید رفیع

بعضی از هموطنان می گویند شما در تصور خود هنوز نسل ۵۷ را با قوت ها و ضعف هایش می بینید در حالیکه نسل کنونی ربطی به نسل ۵۷ ندارد. می گویند، این نسل به فکر سرنوشت وطن و آینده آن نیست! پاسخ من این است که هر نسلی اگر تجربیات گذشتگان خود را سرمایه ساختن آینده به هر بهانه ای، از جمله بهانه فرق داشتن نکند، نه ضعف هایی که علت شکست ها شدند، و نه قوت هایی که پیروزی ها را ممکن ساختند را نمی بیند. در نتیجه، چنین نسلی بدنبال حفظ قوت ها و تبدیل ضعف ها به قوت نمی رود و خود شهادت می دهد که آینده ای بهتر از حال خود نخواهد ساخت.



در مورد بی تفاوتی نسل جوان به سرنوشت وطن که امیدوارم اکثریت جوانان را در برنگیرد، می گویم:

اگر ملتی، اسیر استبداد، نسبت به سرنوشت وطن خویش بی تفاوت شود، می گوید مسئولان استبداد برای بقای استبداد خود توانسته اند بر اندیشه و وجدان ملت غلبه کنند و آنها را از جنس خود سازند. در کشورهای زیر سلطه چون کشور ما، استبداد بدون وابستگی، وجود نداشت و ندارد. اگر وطن و خود را از استبداد با پاک کردن ریشه های آن در اندیشه آزاد نسازیم، با دست خود تعیین سرنوشت وطن را به قدرت های خارجی حامی مستبدان می دهیم تا به نام "منافعی که برای خود در وطن ما تعریف می کنند"، حقوق ملی ما را پایمال و ثروت های ملی ما، چه مالی و چه انسانی را غارت

کنند. با ما است فرصت ها را از دست ندهیم، وجدان و اندیشه خود را از چنگال استبداد آزاد سازیم. نسلی نشویم که ننگ نابودی ایران بر پیشانی می خورد و وطن را از سرایش سقوط آزاد سازیم.

در مورد درس گرفتن از تجربه، در اینجا تجربه پیروزی را بیاد خوانندگان می آورم،

عده ای که نه ریشه های تاریخی استبداد در ایران، نه نمادهایشان را می شناسند، و نه از مبارزات ملت ایران برای ضعیف کردن این ریشه ها چیزی می دانند- چرا که بر خود مطالعه و تحقیق بدون پیشداوری و با چون و چرا کردن را ممنوع کرده اند!-، به شکل توهین آمیز به نسل ۵۷ نظر می اندازند. گویی آن نسل، ایران را از چاله ای به چاهی انداخت. آن عده، به این سؤال پاسخ نداده اند که آیا چاه مورد نظرشان در کنار آن چاله وجود داشت و اکثریت قریب به اتفاق مردم آنرا ندید، یا نسل ۵۷ در جنبش، آن چاه را ساخت؟ آنها اگر کمی بیشتر می اندیشیدند و از خود سانسوری رها می شدند، می فهمیدند که چاه استبداد دینی، در کنار استبداد دربار سلطنت وجود داشت. توضیح اینکه، بعد از عبور از استبداد وابسته پهلوی- استبداد پادشاهی، نماد یکی از ریشه های تاریخی استبداد -، معلوم شد که می بایست از آن استبداد هم گذر کرد. اگر خیانت های اشخاصی که صدام حسین را تشویق به حمله به ایران کردند، آنها که کنار خمینی- که به رهبر ضد انقلاب دگرذیسی کرده بود-، طرح کودتا علیه انقلاب مردم را ریختند، و غفلت و انفعال اکثریت مردم در دفاع از حقوق بدست آورده شان نبود، گذار از ریشه تاریخی استبدادی دستگاه استبداد دینی، ساده تر می شد و تأسیس نمادش که استبداد ولایت مطلقه فقیه است دشوارتر می شد، اما غفلت ها و خیانت ها، ما را در استبداد دستگاه دینی پلیدتر و وابسته تر از استبداد پهلوی، اسیر کرد. بدین لحاظ لازم است، هم در پندار، و هم در عینیت، چنین استبدادی را نابود کنیم. برای این مهم، لازم است در فضای مسمومی که استبداد دستگاه دینی ایجاد کرده است، نمایم، پندارها را از حصار سانسور استبداد رها سازیم، تا عقل ها آزاد شوند، و فضایی خارج از استبداد و درون وطن، ایجاد شود.

تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با وجود کودتای رضا خان علیه انقلاب مشروطه، مردمی در "انتخابات مجلس شورای ملی"، شرکت می کردند تا تعداد معدودی از نمایندگان خود را در مقابل نمایندگان انتصابی دربار پهلوی به آن مجلس بفرستند. به تعبیری، مردم شرکت

فعال در "انتخابات" می کردند، زیرا "شاه" هنوز ولایت مطلقه برای خود نتوانسته بود ایجاد کند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بر علیه جنبش ملی کردن صنعت نفت و بر علیه حکومت ملی دکتر محمد مصدق، "شاه" ولایت مطلقه یافت و "انتخابات" ناقص، به انتصابات بدل شد. آنزمان عده ای اصرار داشتند که باید در "انتخابات مجلس شورای ملی" با وجود کودتا، استبداد ولایت مطلقه شاه، و محروم شدن احزاب غیر دولتی از شرکت در آن "انتخابات" ناقص، شرکت کرد. آن عده، مدعی می شدند که بین حزب مردم به ریاست اسدالله علم- رئیس دربار- و حزب ایران نوین به ریاست امیر عباس هویدا، فرق وجود دارد! آن "دلسوزان"، ولایت مطلقه "شاه" را نمی دیدند، ولی اکثریت مردم، نابود شدن حداقل نقش خود در تصمیم گیری برای سرنوشت وطن را دیدند و انتصابات های بعدی که به نام "انتخابات" برگزار می شدند را تحریم کردند. یکی از اثرات آن تحریم های ملت ایران، آن شد که "شاه" در روز تأسیس حزب رستاخیز گفت: "ما نمی توانیم هر بار از حزب مردم بخواهیم، به نفع حزب ایران نوین شکست بخورد، و با تشکیل این حزب، این مسأله حل می شود"! او بدین صورت اذعان داشت که در ولایت مطلقه موجود، مهندسی "انتخابات"، با خود مستبد حاکم اش است، و آن "دلسوزان" خود و مردم را فریب می دادند.

آیا نسل امروز از تاریخ درس گرفته است؟ آیا می داند که در ایران، بار دیگر در شکلی جدید، استبداد ولایت مطلقه، برقرار است؟ آیا می داند که "انتخابی" وجود ندارد؟ آیا می داند که حق تصمیم (= استقلال) و حق انتخاب نوع تصمیم (= آزادی) برای سرنوشت وطن خویش، حق مسلم جمهور مردم است، و در این حقوق، هیچ شریکی وجود یافتنی نیست؟ آیا می داند "انتخابات" و نیز همه پرسى، اشکال به اجرا گذاشتن این حقوق هستند که در استبداد پهلوی و در استبداد ولایت مطلقه فقیه از جمهور مردم سلب شده اند؟ آیا نسل امروز می داند که لازم است برای احیای دو حق استقلال و آزادی، تلاش کند و اولین اقدامش نه گفتن به استبداد، و خارج شدن از فضای مسموم آن است؟

در آخر، تا هر فرد از ما ایرانیان درنیابد که دارای حقوق برابر، با هر جنسیت، قومیت، دین یا مرام، و بعنوان انسان و شهروند است و تنها او است که باید در احیا و حفظ این حقوق تلاش کند؛ تا درنیابد که دین یا مرام ارثی نیستند، بلکه بر پای شناخت و انتخاب آزاد پذیرفته می شوند و وسیله ای در اختیار او

می باشند- و هرگز به هیچ عنوان نمی بایست وسیله آنها شود؛، تا در نیابد که با "دین" از خودبیگانه و یونانی زده شد، توسط دستگاه دینی، قرن ها است که پندار او استبداد زده و معتاد به زور شده است و بر او است که خود را از چنین اعتیادی رها سازد؛ تا در نیابد که خشونت پذیری و خشونت طلبی، نشانه های چنین اعتیادی هستند و با خشونت زدایی است که ترک چنین اعتیادی ممکن می شود؛ استبداد در اندیشه و در عینیت بر وطن ما حاکم می ماند، حتی اگر شکلش تغییر کند! در غرب، انقلاب در باور (= رنسانس) ۴۰۰ سال بطول انجامید، تا باور استبداد زد [دینی] از چنگال کلیسا آزاد شود و راه رسیدن به دمکراسی هموار گردد.

آیا باور های استبداد زد [ما، در این ۴۲ سال که از کودتای خرداد ۱۳۶۰ بر علیه انقلاب مردم، و برای تأسیس استبدادی جدید- که نماد دستگاه استبداد دینی است- میگذرد، آزاد شده اند؟ اگر آری، راه آزاد ساختن وطن از استبداد را ممکن ساخته ایم. اگر نه، بر ما است برای نجات وطن تغییر کنیم، و اولین قدمش، تحریم فعال "انتخابات" جعلی و خارج شدن از فضای مسمومی است که استبداد برای بقایش، جامعه را در آن اسیر ساخته است. راه حل خروج از استبداد و برقراری حاکمیت جمهور مردم را لازم است در فضایی خارج از استبداد، و در درون وطن، ایجاد کنیم.

حمید رفیع

۱۴۰۲.۱۱.۱۰

---

## در محکومیت موج اعدامها در جمهوری اسلامی



کاریکاتور از هفته‌نامه شارلی ابدو - فرانسه - 4 ژانویه 2023  
شماره 1589

**اعدام معترضان را محکوم می‌کنیم!  
از فراخوان برای اعتصاب عمومی  
نه به اعدام پشتیبانی می‌کنیم!**

**بیانیه جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران  
چهارشنبه 31 ژانویه 2024 - 11 بهمن 1402**

هنوز یک هفته از اعدام "محمد قبادلو و رضا رسایی" (دوشنبه ۳ بهمن ۱۴۰۲) نگذشته است که بازهم حکومت مستبد و خودکامه اسلامی در ایران دست به جنایتی دیگر زد.

چهار جوان کرد به نام های محسن مظلوم، محمد فرامرزی، وفا آذرباد و پژمان فتحی که حدود نوزده ماه در زندان به سر می

بردند، در سحرگاه دوشنبه ۹ بهمن ۱۴۰۲ در زندان قزل حصار به دار آویخته شدند. جوانانی که مانند میلیون ها انسان دیگر در ایران، تنها گناهشان ایستاده گی و مقاومت در برابر استبداد و سرکوب بود و خواستی جز زندگی در کشوری آزاد را ندارند. جوانانی که در خیزش بزرگ "زن زندگی آزادی" به جهانیان، شهامت و شجاعت بی نظیری از خود نشان دادند.

براساس گزارش سازمان های حقوق بشری، در سال گذشته ۸۲۹ نفر در ایران اعدام شده اند که بالاترین رقم در جهان است.

پس از خیزش مهسا که با دستگیری های وسیع و زندانی کردن هزاران نفر همراه بود، جمهوری اسلامی با بحران های خود ساخته متعددی، در داخل و خارج، روبروست. فشارهای بین المللی در برابر حمله های موشکی ایران و حامیان آن در مناطق مرزی و خصوصا جنگ اخیر غزه و حمله به کشتی های تجارتي در دریای عمان از یک سو و از سوی دیگر، در داخل اعتصابات کارگران، اعتراضات معلمان و بازنشستگان که بطور مستمر و مداوم در جریان هستند، روز به روز موجب تضعیف قدرت حاکم میشود. از این روی جمهوری اسلامی با وحشت و نگرانی از بقای حکومت سراسر جنایت خود، موج جدید و گسترده ای از اعدام ها و سرکوب براه انداخته، تا شاید مردم را منکوب کرده و جلوی اعتراضات آنان را بگیرد.

از نظر ما وظیفه همه کنشگران سیاسی، اجتماعی، حقوق بشری و زیستگاهی و انسان های آزادیخواه، محکوم کردن اعدام و تلاش و مبارزه برای لغو مجازات اعدام، افشاء کردن سیاست های سرکوبگر حکومت و دفاع و پشتیبانی از خواست های مترقی مردم می باشد.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران ضمن تسلیت به بازماندگان جنایت اخیر و مردم ایران، با انزجار اعدام معترضین را محکوم می کند.

ما با فراخوان نهادهای حقوق بشری در کردستان، برای اعتصاب عمومی در اعتراض به اعدام ها، اعلام همبستگی می کنیم.

ما خواستار لغو فوری احکام اعدام صادره در بیادگاه های رژیم، حذف مجازات اعدام و آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی در سراسر ایران هستیم.



جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

چهارشنبه 31 ژانویه 2024 - 11 بهمن 1402

## دموکراسی در خطر

میزگرد و بحث آزاد



جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

سخنرانان:

شیدان و ثیق

فعال سیاسی و عضو جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

فرهنگ قاسمی

سخنگوی حزب سوسیال دموکرات و لائیک ایران

شنبه

۲۷ ژانویه ۲۰۲۴ - ۷ بهمن ۱۴۰۲  
ساعت ۱۹:۳۰ به وقت اروپای مرکزی  
(۲۲ به وقت ایران)

در اتاق کلاب هاوس جنبش جمهوری خواهان دموکرات و  
لائیک ایران

[https://www.clubhouse.com/invite/5dVu6v1YrkY7G3GG10l62wrvJryRizAaGDR:NXZKdqkdpA6yX\\_5IzAr5fUt9CUs\\_ig\\_xmDmzR1NGWw0](https://www.clubhouse.com/invite/5dVu6v1YrkY7G3GG10l62wrvJryRizAaGDR:NXZKdqkdpA6yX_5IzAr5fUt9CUs_ig_xmDmzR1NGWw0)

---

مراسم بزرگداشت بکتاش آبتین با  
فشار مأموران امنیتی ناتمام  
ماند



**مراسم بزرگداشت بکتاش آبتین  
با فشار مأموران امنیتی ناتمام ماند**



کانون نویسندگان ایران

## اطلاعیه کانون نویسندگان ایران

ساعت سه عصر ۱۸ دی شماری از اعضای کانون نویسندگان ایران، خانواده و دوستان بکتاش آبتین برای گلباران مزار او در امامزاده عبدالله شهری حضور یافتند.

آنان آمده بودند تا یاد بکتاش آبتین، شاعر و فیلمساز و عضو سربلند کانون نویسندگان ایران، را در دومین سالگرد قتل او گرامی بدارند و بر دادخواهی جان جانش پای بفشارند. اما فشار نیروهای امنیتی که در مسیر ورود و جای جای گورستان حضور داشتند این مراسم را ناتمام گذاشت.

صدای شعرخوانی بکتاش که در فضا پیچید حاضران آرام و در سکوت پیرامون مزار گرد آمدند. سپس مریم یآوری، همسر بکتاش آبتین، سروده‌ای از کتاب تازه‌ی او «مرثیه‌ای برای گل‌های پژمرده» را خواند و پس از او چند تن دیگر نیز سروده‌های بکتاش را خواندند.

اما مأموران همین را هم تاب نیاوردند و با فشار بر خانواده‌ی بکتاش مانع ادامه‌ی شعرخوانی شدند و به این ترتیب فرصت خواندن بیانیه‌ی کانون نویسندگان نیز دست نداد. در پی آن، شعار «درود بر بکتاش» و «آبتین زنده است، راه او پاینده است» از میان جمع بالا گرفت و مأموران امنیتی بر تهدید خانواده‌ی آبتین و دیگر حاضران در مراسم افزودند چندان که برادر بکتاش ناگزیر شد از حاضران پوزش بخواهد و اعلام کند که خانواده‌ی بکتاش برای حفظ امنیت مردم مجبور است مراسم را حتی به صورت شعرخوانی ادامه ندهد؛ یاران بکتاش تنها فرصت یافتند که پیش از ترک گورستان با پرپر کردن گل‌ها مزار عزیزش را گلباران کنند. در این میان، مأموران کارت شناسایی یکی از شعاردهنده‌ها را ضبط کردند، ولی پافشاری حاضران بر این‌که تا پس‌گرفتن آن گورستان را ترک نخواهند کرد نتیجه داد و توانستند کارت شناسایی را پس بگیرند.

با این همه، کانون نویسندگان ایران، چنان‌که در بیانیه‌ی اخیر خود اعلام کرد، دادخواه جانِ جوانِ پرپرشده‌ی یار سربلند خود، بکتاش آبتین، باقی می‌ماند و تا روشن شدن تمامی ابعاد این جنایت و محاکمه‌ی عاملان و مقصران آن از پا نمی‌نشیند.

